

هوشنگ گلمکانی

از کوچهٔ سام

نقد فیلم‌های ایرانی و خارجی



نشر مرکز

فهرست

دفتر اول: گزیده نقد فیلم‌های ایرانی

۱	بهت و دو سال بعد (مصطفی مستور)
۴	پادگار عمر
۱۵	سیاه‌مشق‌ها
۴۳	نقد فیلم‌ها
۴۵	طغرل، سیامک یاسمی / ۱۳۵۱
۵۰	زنده‌باد، خسرو سینایی / ۱۳۵۹
۵۳	خونبارش، امیر قویدل / ۱۳۵۹
۵۶	اشباح، رضا میرلوحی / ۱۳۶۲
۵۹	ریشه در خون، سیروس الوند / ۱۳۶۳
۶۳	ناراج، ایرج قادری / ۱۳۶۴
۷۰	عقاب‌ها، ساموئل خاچیکیان / ۱۳۶۴
۷۸	گریز از شهر، سیدمحمدرضا صفوی / ۱۳۶۵
۸۲	ایستگاه، یدالله صمدی / ۱۳۶۷
۸۸	سُرب، مسعود کیمیایی / ۱۳۶۸
۹۹	نار و نی، سعید ابراهیمی فر / ۱۳۶۹
۱۰۵	کلوزآپ، عباس کیارستمی / ۱۳۶۸
۱۲۳	مرثیه، امیر نادری / ۱۳۵۷
۱۳۰	گروه‌بان، مسعود کیمیایی / ۱۳۶۹
۱۳۴	پرده آخر، واروژ کریم‌مسیحی / ۱۳۷۰
۱۳۸	در کوچه‌های عشق، خسرو سینمایی / ۱۳۷۱
۱۴۵	افعی، محمدرضا اعلامی / ۱۳۷۲
۱۵۴	زندگی و دیگر هیچ، عباس کیارستمی / ۱۳۷۲
۱۶۱	دونده، امیر نادری / ۱۳۶۴

دفتر دوم: گزیده نقد فیلم‌های خارجی

۳۶۱	فهرست ظرایف (بابک احمدی)
۳۶۵	مقدمه دفتر دوم
۳۷۱	سیاه‌مشق‌های نوجوانی
۳۹۳	نقد فیلم‌ها
۳۹۵	بر خورد نزدیک از نوع سوم / استیون اسپیلبرگ، ۱۹۷۷
۳۹۹	حیوان / کلود زیدی، ۱۹۷۷
۴۰۱	شاهزاده و گدا / ریچارد فلیشر، ۱۹۷۷
۴۰۴	آنی هال / وودی آلن، ۱۹۷۷
۴۰۷	جاسوسی که دوستم داشت / لوییس گیلبرت، ۱۹۷۷
۴۱۱	سرگذشت آدل / فرانسوا تروفو، ۱۹۷۵
۴۱۴	پشت نیمه‌شب / چارلز جاروت، ۱۹۷۷
۴۱۶	تلفن / دان سیگل، ۱۹۷۷
۴۱۹	نیکل ادنون (هیشکی نمی تونه مثل من کارگردانی کنه) / پیتر باگدانویچ، ۱۹۷۶
۴۲۲	گردباد / رنه کاردونا جونیور، ۱۹۷۸
۴۲۵	حماسه یک سرباز / گریگوی چوخرای، ۱۹۵۹
۴۲۸	زندگی / زیستن / آکیرا کوروساوا، ۱۹۵۲
۴۳۲	مبارزین باسک / جیلو پونته کوروو، ۱۹۷۹
۴۳۵	دسامبر / محمد الاخضر حمینه، ۱۹۷۲
۴۳۸	مارپیچ / کار گروهی: آرمان ماتلار، ژاکلین مه‌پیه، والرئ مایو با همکاری: کریس مارکر، ژان میشل فولون، پیر فلامن، ۱۹۷۶
۴۴۱	بیداد / میگوئل لیتین، ۱۹۷۶
۴۴۴	مشعل / یاش چوپرا، ۱۹۸۴
۴۵۷	پدرسالار / پائولو و ویتوریو تاویانی، ۱۹۷۷
۴۷۹	راه‌های میان‌بر / برش‌های کوتاه / رابرت آلتمن، ۱۹۹۳
۴۸۲	آوای موسیقی / اشک‌ها و لبخندها / رابرت وایز، ۱۹۶۵
۴۹۰	حکومت نظامی / کنستانتین کوستاگوراس، ۱۹۷۲
۴۹۶	خرس / ژان ژاک آنو، ۱۹۸۸
۵۰۲	میکروکاسموس / کلود نوریسانی / ماری پرنو، ۱۹۹۶
۵۰۶	زندگی زیباست / روبرتو بنینی، ۱۹۹۷
۵۱۳	داستان استریت / داستان سرراست / دیوید لینچ، ۱۹۹۹
۵۱۹	اسکار / راسل زو، ۱۹۶۶
۵۲۷	هوش مصنوعی / استیون اسپیلبرگ، ۲۰۰۱

۱۷۵	کیسه برنج، محمدعلی طالبی / ۱۳۷۶
۱۸۰	سلطان، مسعود کیمیایی / ۱۳۷۶
۱۸۳	بودن یا نبودن، کیانوش عیاری / ۱۳۷۷
۱۸۸	درخت گلابی، داریوش مهرجویی / ۱۳۷۷
۱۹۲	طعم گیلان، عباس کیارستمی / ۱۳۷۸
۱۹۵	دوزن، تهمینه میلانی / ۱۳۷۸
۲۰۵	باد ما را خواهد برد، عباس کیارستمی / ۱۳۷۸
۲۰۹	ده، عباس کیارستمی / ۱۳۸۱
	عشق تنهاست و از پنجره‌ای کوتاه به بیابان‌های بی‌مجنون می‌نگرد، امید بنکدار /
۲۱۶	کیوان علی محمدی / ۱۳۸۱
۲۲۲	خارج از محدوده، رخشان بنی‌اعتماد / ۱۳۶۷
۲۲۶	دایی جان ناپلئون، ناصر تقوایی / ۱۳۵۵
۲۳۲	خاک، مسعود کیمیایی / ۱۳۵۲
۲۳۹	شارلاتان، آرش معیریان / ۱۳۸۴
۲۴۴	یه بوس کوچولو، بهمن فرمان‌آرا / ۱۳۸۴
۲۵۵	دیوار صوت، امیر نادری / ۲۰۰۵
۲۶۸	به نام پدر، ابراهیم حاتمی‌کیا / ۱۳۸۵
۲۷۲	چه کسی امیر را کشت؟، مهدی کرم‌پور / ۱۳۸۵
۲۷۹	زن دوم، سیروس الوند / ۱۳۸۷
۲۸۶	تیغ‌زن، علیرضا داودنژاد / ۱۳۸۷
۲۹۱	دیوار، محمدعلی طالبی / ۱۳۸۷
۲۹۷	قصه‌های مجید، کیومرث پوراحمد / ۱۳۷۰
۳۰۱	دعوت، ابراهیم حاتمی‌کیا / ۱۳۸۷
۳۰۴	سویراستار، تهمینه میلانی / ۱۳۸۸
۳۱۱	تهران انار ندارد، مسعود بخشی / ۱۳۸۸
۳۱۸	خاک آشنا، بهمن فرمان‌آرا / ۱۳۸۸
۳۲۵	صداها، فرزاد مؤتمن / ۱۳۸۸
۳۲۹	هر شب تنهایی، رسول صدرعاملی / ۱۳۸۸
۳۳۲	جدایی نادر از سیمین، اصغر فرهادی / ۱۳۹۰
۳۳۹	کبی برای اصل، عباس کیارستمی / ۱۳۸۹
۳۴۴	یه حبه قند، رضا میرکریمی / ۱۳۹۰
۳۵۳	مقاله‌شناسی نوشته‌های دیگر نویسنده بر فیلم‌های ایرانی

۵۳۰	اُسامه / صدیق برمک، ۱۳۸۱
۵۳۵	مصایب مسیح / مل گیسن، ۲۰۰۴
۵۴۵	دریمرز / برناردو برتولوچی، ۲۰۰۳
۵۵۱	علف / مریان سی. کوپر، ارنست بی. شودساک، ۱۹۲۵
۵۵۵	پیش از طلوع، پیش از غروب / ریچارد لینکلتر
۵۶۵	حماسه کیبل هوگ / سام پکین پا، ۱۹۷۰
۵۶۹	عروس سوری / ازان ریکلیس، ۲۰۰۴
۵۷۳	راکی بالبوآ / سیلویستر استالون، ۲۰۰۶
۵۷۶	آپوکالیپتو / مل گیسن، ۲۰۰۶
۵۸۰	الکساندرا / الکساندر سوکوروف، ۲۰۰۷
۵۸۷	مزرعه شبدر / مت ریوز، ۲۰۰۸
۵۹۱	شما زنده‌ها / روی آندرشون، ۲۰۰۷
۵۹۴	تولپان / سرگنی دُورتسوی، ۲۰۰۸
۵۹۹	سینما پارادیزو / جوزپه تورناتوره، ۱۹۸۸
۶۰۳	راه امید / مسیر ناشناخته / تیمر بیرنظروف، ۲۰۰۷
۶۱۳	دوازده مرد خبیث / رابرت آلدریچ، ۱۹۶۷
۶۱۹	ظهور سیاره میمون‌ها / روبرت وایات، ۲۰۱۰
۶۲۳	سگ‌های پوشالی / راد لوری، ۲۰۱۱
۶۲۶	جی. ادگار / کلینت ایستوود، ۲۰۱۱
۶۳۱	مقاله‌شناسی نوشته‌های دیگر نویسنده بر فیلم‌های غیر ایرانی
۶۳۶	فهرست اعلام

بهبست و دو سال بعد

مصطفی مستور

خوبی دیر با سینما آشنا شدم. پاییز سال ۱۳۶۴. یعنی وقتی که تازه وارد بیست و دو سالگی شده بودم. تا آن وقت فکر می‌کردم سینما یعنی تفریح و سرگرمی. فکر می‌کردم فیلم‌ها تنها برای این ساخته می‌شوند تا مردم با دیدن‌شان سرگرم شوند.^۱ شاید به همین دلیل در میان اندک فیلم‌هایی هم که در روزهای نوجوانی — دهه پنجاه شمسی — دیده بودم، فیلم به اصطلاح «هنری» وجود ندارد یا اگر هست آن را آگاهانه ندیده بودم. در آن سال‌های نوجوانی سینما برای من نوعی لذت خلسه‌آور بود و سینما رفتن گویی نوعی «آیین» بود. آیینی که — حالا که به آن فکر می‌کنم — انگار حاشیه‌هایش از فیلمی که می‌دیدم اهمیت بیش‌تری داشت: از تماشای عکس‌های توی ویت‌ترین بیرون سینما گرفته تا خرید بلیت از گیشه تا بوی سیگار و ساندویچ که همیشه در سرسرای سینما پیچیده بود تا تماشای پوسترهای فیلم‌های «به زودی» تا تاریکی سالن، چراغ‌های کف سالن، نئون «لطفاً سیگار نکشید» تا ساندویچ و پیسی بین دو پرده تا خیال‌های دور و درازی که با دیدن هر فیلم شکل می‌گرفت تا نوری که با خروج از سینما چشم‌ها را می‌آزرد و مثل نوری که فیلم ظاهر نشده‌ی عکاسی را سیاه کند، خیال‌ها را سیاه می‌کرد و می‌سوزاند.

این آیین و لذت‌هایش تقریباً دیر به دیر و همیشه با دشواری به چنگ می‌آمد. شاید به همین خاطر بود که در آن سال‌ها اغلب کتاب می‌خواندم و سینما بیش‌تر برایم رؤیا بود تا واقعیت. بعد ارتباطم به کلی با سینما قطع شد. زندگی‌ام پیچ‌تندی خورده بود و من حتی از حرف زدن دربارهٔ سینما هم پرهیز می‌کردم چه رسد به فیلم دیدن. پاییز سال ۱۳۶۴ بود که بار دیگر با سینما مواجه شدم. سینمایی که ربطی به رؤیاهای کودکی نداشت. در واقع یکی از دوستان دانشگاهی‌ام به من فهماند چیزی به اسم سینما و فیلم خوب هم وجود دارد که ربطی به سرگرمی و تفریح — به مفهوم رایج‌شان — ندارد. گفت سینما می‌تواند چیزهایی را به ما نشان بدهد که از عهدهٔ هیچ کتابی بر نمی‌آید. گفت مثلاً همین فیلم *دونده* که روی پرده است. به دلایلی که جایش این‌جا

۱. بدتر از آن فکر می‌کردم تفریح و سرگرمی چیزهای خوبی نیستند. این‌که حالا دربارهٔ «تفریح و سرگرمی» چه طور فکر می‌کنم جایش این‌جا نیست. شاید فرصتی دیگر.

نیست، حرف‌های او، همه حرف‌هایش، بر من تاثیر عمیقی می‌گذاشت. انگار کلماتش بیش از وزن واقعی‌شان برای من اهمیت داشتند.

اکران **دولده** تازه تمام شده بود. آن روزها ویدیو و سی‌دی و کامپیوتر در کار نبود و دسترسی به فیلمی که از روی پرده برداشته می‌شد برای کسی مثل من تقریباً غیرممکن بود. تنها می‌توانستم چیزهایی درباره‌اش بخوانم و تنها منبع **مجله فیلم** یا به تعبیر رسمی‌اش، ماهنامه سینمایی **فیلم** بود. بقیه ماجرا را می‌توان حدس زد. گفت‌وگوی بلند هوشنگ گلمکانی و مسعود مهرایی با امیر نادری در شماره‌های سی و دوم و سی و سوم **مجله فیلم** با عنوان‌های «راهم را یافته‌ام» و «همه ذرات فضا در فیلم من تاثیر می‌گذارد» کافی بود تا سینما تاثیر عمیق و ماندگارش را درست در روزهایی که من آماده تاثیرپذیری از آن بودم، بر من بگذارد. این دو شماره **مجله فیلم** برای من نقطه تلاقی سینمای جدی بود و امیر نادری و هوشنگ گلمکانی. برای من سینمای جدی با **فیلم دولده** شروع شد. بعد از آن بود که تقریباً هرچیزی درباره سینما منتشر می‌شد، می‌خواندم. از نقد و مقاله و کتاب گرفته تا جنگ‌ها و مجلات سینمایی تا خبرها و یادداشت‌های سینمایی روزنامه‌ها و البته نوشته‌های هوشنگ گلمکانی. از سرمقاله‌ها و نقدها و یادداشت‌هایش گرفته تا گزارش‌ها و سفرنامه‌های سینمایی‌اش. فکر می‌کنم بعد از خواندن گزارش مفصل او از چهارمین جشنواره فیلم کن بود که تصمیم گرفتم برایش نامه‌ای بنویسم. گزارش او همه جزئیاتی را که خواننده دلش می‌خواست از چنین جشنواره‌ای بداند در خود داشت. گزارش در عین حال صمیمی و جذاب بود. این صمیمیت را پیش از آن در نوشته‌های دیگر گلمکانی هم دیده بودم. احساس می‌کردم او نسبت خودش را با مقوله‌ای به نام سینما با وضوح تمام می‌شناسد و همین باعث می‌شود برای لذت بردن از هر فیلم تنها به فیلم و تاثیر آن بر خودش فکر کند نه به حواشی دیگری که گاه در نقدهای دیگران احساس می‌کردم وجود دارد. علاوه بر این، به لحاظ زیبایی‌شناسی نثر هم در نوشته‌های او نوعی دقت و سواس‌گونه همراه با پاره‌ای از عناصر جذابیت، مانند ایجاز، صمیمیت، طنز ملایم و وضوح وجود دارد که خواننده را تا پایان متن رها نمی‌کند. البته انتظار داشتم او نسبت به پاره‌ای از فیلم‌ها با صراحت و گزندگی بیش‌تری بنویسد. فکر می‌کنم هويت منتقد اگر مستقل از همه چیز باشد، حتی کسانی که نقدهای گزنده‌ای به کارشان می‌شود، پس از مدتی برای منتقد منصف اهمیت و احترام بیش‌تری قائل می‌شوند تا منتقد مداح. گلمکانی برای من از معدود منتقدان مستقل سینما است و همین نکته باعث می‌شود تا نوشته‌های او را با لذت بیش‌تری بخوانم.

به هر حال نامه کوتاهی برای او نوشتم. متن نامه را درست به خاطر نمی‌آورم و تنها یادم است برای او نوشته بودم آیا تا به حال برای‌تان اتفاق افتاده است با خواندن نوشته‌های کسی — بی‌آن‌که او را ببینید یا با او حرف بزنید — احساس کنید نگاه‌تان به زندگی به نگاه او خیلی نزدیک است؟ مدتی طول کشید تا پاسخ نامه‌ام را داد. شاید دو ماه بعد. سطرهای اول نامه‌اش این بود:

دوست نادیده اما مهربان، آقای مصطفی مستور

سلام. بله برای من هم اتفاق افتاده است!

از محبتی که در حق من روا داشته‌اید و از حسن نظرتان سپاسگزارم. نمی‌دانم چه بگویم. زندگی همین‌هاست. همین ارتباط برقرار کردن‌ها، همین نادیده دوست شدن‌ها و حرف یکدیگر را فهمیدن‌ها. دوست داشتن‌های غیرقابل توضیح، عاشق شدن‌های ناخودآگاه، فارغ شدن‌های گاه سخت مداوم و گاه آسان و ناگهانی...

به اعداد و نشانه‌ها اعتقاد زیادی ندارم اما تاریخ نامه‌ او ۲۲ آذر ماه ۱۳۶۶ است و امروز که من دارم این یادداشت را می‌نویسم ۲۲ آذر ماه ۱۳۸۸ است. یعنی ۲۲ سال پس از آن ۲۲ آذر.

انتشار نوشته‌های گلمکانی علاوه بر نمایش چشم‌اندازی از سبک نقدنویسی او، به عنوان یکی از مهم‌ترین و شاید تأثیرگذارترین منتقدان سینمایی معاصر در سه دهه گذشته، می‌تواند به نوعی آینه‌ای باشد از تکاپو و تنوع جریان فیلم‌سازی معاصر ایران در این بازه تاریخی. گرچه نگاه من به سینمای ایران چند سال اخیر عمیقاً تغییر کرده که بدون شک دیدن پاره‌ای فیلم‌های برجسته معاصر در این نگاه بی‌تأثیر نبوده است. وقتی فیلم‌هایی مثل **رقصنده در تاریکی** (لارس فون تریبر) یا **پنهان** (میشائل هانکه) یا **پیش از طلوع** و **پیش از غروب** — دو شاهکار ریچارد لینکلتر که اتفاقاً این دو فیلم از فیلم‌های محبوب گلمکانی هم هستند و او تحلیل دقیقی بر آن‌ها نوشته — یا **کانون اصلاح خواهران ماگدالین** (پیتر مولان) یا **داده فرمان** کیشلوفسکی یا **بازگشت** (آندری زویاگیتسوف) را می‌بینم، دلم می‌خواهد در لذت تماشای آن‌ها توقف کنم و تا مدت‌ها هیچ فیلم دیگری نبینم. به خصوص فیلم ایرانی. با این همه، چیزی که نوشته‌های گلمکانی را برای من متمایز می‌کند نوع نگاه و زبان و نثر او در این نوشته‌هاست تا خود فیلم‌هایی که او بر آن‌ها یادداشت و نقد نوشته است. نوشته‌های او حتی بر فیلم‌های بد هم، جذاب و خواندنی است.

از پاییز سال ۱۳۶۴ تا امروز من هم — مثل خیلی‌های دیگر — تفاوت‌های زیادی کرده‌ام. نگاه امروزم به مجموعه زندگی نسبت به نگاهم در بیست و دو سالگی به تدریج — اما عمیقاً — تغییر کرده است. دامنه این تغییر خیلی چیزها را در بر گرفته است. از مذهب و سیاست و فرهنگ گرفته تا ادبیات و سینما و موسیقی تا دریافتم از مقولاتی مثل عشق و رنج و آگاهی و مرگ. با این همه برخی چیزها را هنوز به اندازه همان پاییز ۱۳۶۴ دوست دارم. یکی از آن‌ها هوشنگ گلمکانی است. هوشنگ گلمکانی و نوشته‌های او. هوشنگ گلمکانی و همه نوشته‌های او.